

مؤلفه‌های جغرافیا پایه در قوانین اساسی جدید افغانستان و عراق

محسن خلیلی (استاد علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران)

khalilim@um.ac.ir

چکیده

پس از یازده سپتامبر و فراهم شدن زمینه تحقق افکار استراتژیست‌های نومحافظه‌کار، دکتترین تغییر رژیم برای حذف حکومت‌های چالش‌ساز هژمونی ایالات متحده، در کانون راهبرد امنیت ملی آمریکا قرار گرفت. تصمیم‌سازان نومحافظه‌کار، با تمرکز بر راهبرد تغییر رژیم‌های چالش‌گر (حذف حکومت‌های ستیزه‌جو و ورشکسته و سپس ایجاد دولت جانشین)، وارد عرصه عملیاتی سیاست خارجی شدند. گام نخست را در افغانستان و عراق با انجام تهاجم نظامی گسترده پشت سر گذاشتند. روند تدوین قوانین اساسی جدید افغانستان در سال ۱۳۸۲/۲۰۰۴ و در عراق به سال ۱۳۸۴/۲۰۰۵، رخ داده است. نگارنده تلاش می‌کند نشان دهد که کدام یک از مؤلفه‌های جغرافیایی در قوانین اساسی نوپیدای دو کشور، بروز یافته‌اند. نگارنده نوشتار پیش‌رو، بر پایه یک پژوهش توصیفی و با درنظرداشت روش مقایسه‌ای، کوشش می‌کند نشان دهد که چگونه مؤلفه‌های جغرافیایی در نگارش قوانین اساسی جدید، ایفای نقش می‌کنند. بنیان‌نگارش مقاله، بهره‌گیری از ایده‌ی پیوند فضا و سیاست است و نگارنده کوشیده است قانون اساسی را به منزله دستاورد پیوند حقوق و سیاست، به جغرافیا پیوند زند.

کلیدواژه‌ها: جغرافیا، قانون اساسی، قانون اساسی افغانستان، قانون اساسی عراق.

مقدمه نظری و توجیهی

تهاجم سنگین آمریکا به افغانستان و عراق پس از یازده سپتامبر، باعث تحوّل‌های صوری و محتوایی گسترده در معادلات سیاسی و امنیتی خلیج فارس، خاورمیانه و شمال آفریقا شده است؛ به گونه‌ای که، محیطی جدید را در عرصه بین‌المللی (هم از حیث حذف یا ظهور رژیم‌های سیاسی جدید، تغییر ماهیت یارگیری‌های بازیگران و دگرگونی فضای ذهنی و

تصمیم‌گیری نخبگان و دولتمردان و هم از جنبه پدیدارشدن عصر جدیدی در معادلات بین‌المللی و تغییر ساختار قدرت در عرصه نظام بین‌المللی) حاکم کرده است. سیاستمداران آمریکا، پس از حذف صدام و بعثی‌ها در عراق، و طالبان در افغانستان، در چارچوب تدوین قانون اساسی جدید و تلاش برای مهار قدرت، به نفع دولت مرکزی، مهندسی ساختار قدرت و حکومت در عراق و افغانستان را طبق راهبردها و سیاست‌های منطقه‌ای دولت آمریکا، بر عهده گرفتند. نگارش متون قوانین اساسی جدید، پس از تحولاتی خشونت‌بار، نشان‌دهنده آغاز فرآیندی جدید در پروسه دولت‌سازی نوین به‌شمار می‌آید. ایده قانون اساسی نویسی، سه موج اصلی را از سر گذرانده است؛ که، دقیقاً با سه موج دموکراسی در ادعای هانتینگتن، مطابق است. اما، موج چهارم قانون اساسی نویسی، نتیجه دوران پسا شوروی است؛ زیرا، کشورهای تازه تأسیس برآمده از فروپاشی شوروی، به منزله جوامع جدید سیاسی، نیازمند ساختاریابی حقوقی^۱ بودند و به همین دلیل، نوشتن قوانین اساسی نوین، به یک مسأله مهم، هم برای کشورهای نوپیدا و هم برای جامعه بین‌المللی، تبدیل شده بود. البته، موج چهارم دموکراسی و نیز موج چهارم قانون اساسی نویسی، بر مسأله «تغییر رژیم^۲» هم، مبتنا یافته بود. تغییر رژیم، دکترینی در سیاست خارجی آمریکا بود که نشان می‌داد رژیم‌های معارض آمریکا، می‌بایست تغییر یابند و نظام‌هایی همسو با ایده‌های سیاسی آمریکاییان بر سر کار آیند. باورهای نومحافظه‌کاران آمریکایی مبنی بر هژمونی بی‌چون و چرای آمریکا، از یک‌سو، سبب شد فعال‌گرایی مداخله‌جویانه جهانی همراستای دموکراسی‌سازی جهان‌گرایانه قرار گیرد، بنابراین سیاست تغییر رژیم، استراتژی واضح آمریکاییان شد؛ از دیگر سو، ساختار ناکارآمد و فروپاشیده دولت‌های ناموفق که می‌تواند مبنای بی‌نظمی منطقه‌ای و توسعه تروریسم و بنیادگرایی باشد، استراتژیست‌های آمریکایی را به این دست‌آمد رساند که از هر طریق که می‌توانند می‌بایست در ساختار این حکومت‌ها، تغییر ایجاد کنند.

1 Legal Structuration

2 Regime Change

مسئله مهم آن بود که تدوین و نگارش قوانین اساسی جدید، افزون بر یک امر شکلی و صوری، موضوعی محتوایی نیز بود که نشان می‌داد کدام مبانی تئوریک حقوقی به‌عنوان مبنای تنظیم قانون اساسی جدید، گزینش می‌شود. مسأله و پرسمان نوشتار از این جا ریشه می‌گیرد که چنین تصور می‌شد که در عصر جهانی شدن و در قرن بیست و یکم، تدوین قوانین اساسی جدید نه بر مبنای اصول و قواعد بنیادین جنبش قانون اساسی گرای قرن هیجدهمی و قرن نوزدهمی، بلکه بر پایه بایستگی‌های پسامدرن، صورت می‌گیرد. بدین معنا که، قانون اساسی گرای کلاسیک اروپایی، مبنایی و ستفالیایی داشت و به‌صورت تام و تمام بر جغرافیای سرزمینی، استوار می‌شد؛ اما، قانون اساسی نویسی پسامدرن، فراجغرافیایی است و از عصر و ستفالیایی دولت‌های ملی سرزمین پایه، فراتر می‌روند. در واقع، «شبکه‌های فرامرزی در حال تشدید جهانی شدن، فراجغرافیای نوظهوری هستند» (Flint, 2011: 199) که گمان می‌رفت متون قوانین اساسی نوظهور را نیز با خود همراه سازد و عناصر فراسرزمینی و فراجغرافیایی را به درون متن‌های قانونی بکشاند. زوال و اضمحلال مفهوم سنتی دولت‌ملت، تا جایی است که بنا به یک تعبیر، «به واحدهای غیرطبیعی و حتی غیرعملی در اقتصاد جهانی تبدیل شده‌اند؛ [زیرا]، پدیده‌هایی مانند جهانی شدن، مهاجرت جهانی، فروپاشی بلوک شرق، رشد شیوه‌های حکومتی فراملی و جهانی، و افزایش مناقشات نژادی و منطقه‌ای در درون دولت‌ها» (Gilmartin, 2011: 40)، نظریه و موجودیت دولت را زیر سؤال برده است. آزمایشگاه چنین اندیشه‌ای، البته، قوانین اساسی نوظهور افغانستان و عراق هستند.

تنظیم قانون اساسی به‌منزله بنیادگذاری است بعد از نفی گذشته و رد نظام سیاسی قبلی. این بنیادگذاری عملی است عقلانی بدین معنا که عقل، معیار تعیین خصایص نظام سیاسی جدید قرار می‌گیرد. از طرف دیگر، تنظیم قانون اساسی پدیده‌ای است در جهت تکامل روندهای حقوقی سیاسی و همسو با سیر بین‌المللی یک سنت سیاسی یا پدیده‌ای که متعلق به تکامل و رواج یک فرهنگ سیاسی بین‌المللی است. در این پروسه، ارزش‌ها و بنیادهایی که از تجربه تاریخی کشور یا کشورهای خاص سرچشمه و در همان چارچوب تاریخی، شکل گرفته‌اند از کشوری به کشور دیگر سیر می‌کنند و در این نقل و انتقال، تعمیم می‌یابند؛ یعنی، یک نظام

حقوقی از آن‌ها متبلور می‌شود که کشورهای بعدی، همان نظام را وارد فرهنگ سیاسی خودشان می‌کنند و می‌کوشند نظام سیاسی جدیدی بر اساس آن برقرار سازند (Amirarjomand, 1993:6). بنابراین، قوانین اساسی، مجموعه‌ای از تکنیک‌های حکومت‌ورزی هستند که در پیوند با همدیگر، حکومت‌مندی^۱ را پدیدار می‌سازند. خاستگاه قوانین اساسی، به مثابه مجموعه به هم‌بسته اندیشه و ابزار اداره جامعه، مدرنیته است؛ بنابراین، قوانین اساسی، اصولاً پدیدارهای مدرنی هستند که ریشه در یک اندیشه سیاسی خاص دارند.

هنگامی که از شیوه تأسیس و تدوین قانون اساسی سخن به میان می‌آید می‌بایست میان قوه مؤسس که منشأ وضع قانون اساسی و قوه مقنن که مبنای وضع قوانین و قواعد عادی است، تفاوت قائل شد: قواعد قانون اساسی قاعداً به دنبال حوادث بسیار مهم ملی از قبیل ایجاد دولت / کشور جدید، یا بروز انقلاب‌ها و حرکات تند و دگرگون‌کننده یا عواملی که موجب تأسیس رژیم‌های نوین سیاسی می‌شوند پدیدار می‌گردند (Ghazi, 1996:92). نهاد مؤسس از ویژگی‌های منحصر به فردی برخوردار است: تأسیس جامعه سیاسی، اعطاء اعتبار به قانون اساسی و قوای تأسیس شده، تشکیل و اصلاح و تغییر و استرداد و القاء قدرت سیاسی، اعطاء مشروعیت به نظام سیاسی و حقوقی، و برتری در برابر قانون اساسی و نظام حقوقی و نهادهای تأسیس شده (Dabirnia, 2014:155). تمامی کاراکترها و کارویژه‌های قدرت مؤسس (هم بنیان‌گذاری جامعه سیاسی جدید و هم تأسیس‌کننده قانون اساسی نوین)، در بودن و نبودن مقوله عینی جغرافیا و سرزمین، معنادار می‌شود. در عراق و افغانستان نیز، سلسله‌ای از رخدادها دست‌به‌دست هم دادند و حالت جدیدی را پدید آوردند که هم نیازمند تأسیس جامعه‌ای جدید بر ویرانه‌های برآمده از وضع پیشین بود؛ و، هم محتاج یک قانون اساسی جدید بود؛ زیرا، قاعداً متن قوانین اساسی، حاوی اصولی هستند که استخوان‌بندی یک ساختار جدید را تشکیل می‌دهند. در این ساختار بندی، قواعدی تأسیس، تعریف و تدوین می‌شوند که از یک سو، به انتظام پیوندهای فرمانبرانه و فرمانروایانه کمک می‌کنند؛ و، از دیگر سو، به انتقال و اجرای منتظم قدرت در سطوح گوناگون، مدد می‌رسانند.

1 Governmentality

از یاد نبریم که پیش از تهاجم آمریکا به هر دو کشور افغانستان و عراق، در ظاهر، نظام سیاسی موجود در دو کشور، مبتنی بر درونمایه‌های قوانین اساسی‌ای بود که مدت‌ها پیش، شکل گرفته بود. اما، نیاز به تدوین قوانین اساسی جدید، در حقیقت، نشان‌دهنده پروسه‌ای بود که به دموکراسی‌سازی شهرت یافته است. از مؤلفه‌های بنیادین ساخت‌وساز دموکراسی جدید، اضمحلال قوانین اساسی پیشین و نگارش قوانین اساسی جدیدی است که به تغییر مقتضیات جامعه فروپاشیده و برساختن نظامی جدید از درون بی‌نظمی‌ها، شباهت داشته باشد. مختصات نظم جدید، البته، می‌بایست همسو با ارزش‌های سیاسی حقوقی موجود در ساختار اداره کشور یورش‌کننده و در راستای بایسته‌های مدرنیته و بنیان‌های حقوقی نهفته در موج‌های سوم و چهارم دموکراسی‌سازی، باشد؛ پدیداری که، اکنون، در ادبیات سیاسی موجود، به رژیم‌های گونه‌گون گذار از اقتدارگرایی به دموکراسی، شهرت یافته است.

روش تحقیق

نوشتار حاضر، با بهره‌گیری از ایده‌ای که در «سیاست و فضا» مطرح شده است، به نگارش درآمده؛ که در آن، از شاخص‌های جغرافیایی قانون اساسی و تأثیرپذیری نهادهای ملی از بستر جغرافیای کشور سخن به میان آمده و چنین برشماری شده است: کشور، استقلال، تمامیت ارضی، ملت، ملیت، خط، زبان، تاریخ رسمی، تعطیلات رسمی، سرود رسمی، و پرچم رسمی (Hafeznia & Ahmadipour & Ghaderihajat, 2011:166). در واقع، به‌عنوان پیش‌انگاشت نخست می‌توان پذیرفت که قانون اساسی، در خلأ، پدیدار نمی‌گردد و خصلتی زمین‌پایه دارد. پرسش اساسی این است که در متن دو قانون اساسی نوین افغانستان و عراق، عناصر و بُن‌پارهای جغرافیایی چگونه بازتاب یافته‌اند. پنداشته دوم نوشتار نیز چنین است که قوانین اساسی، دست‌آمد پیوند دو عرصه حقوق و سیاست‌اند؛ اما، بدون وجود عنصری جغرافیایی یعنی سرزمین، قابلیت بروز نمی‌یابند. بنابراین، مفاهیمی همچون کشور و حاکمیت و دولت و حکومت، بدون جغرافیا، عینیتی ندارند و قوانین اساسی، در واقع، جغرافیای پایه هستند.

پژوهش‌هایی از این نوع، دست‌کم، به سه صورت می‌تواند انجام شود. یکی، رجوع به متون قوانین اساسی تازه‌نگارش شده و استخراج مؤلفه‌ها و عناصر جغرافیایی موجود در متن. دوم، رجوع کمی‌گونه به متن مذاکرات تدوین‌کنندگان قانون اساسی جدید و یا همان گفت‌وگوهای نمایندگان و نخبگان مجالس مؤسسان قانون اساسی و استخراج و استنباط عناصر جغرافیایی متون قوانین اساسی استوار بر تحلیل محتوای متون. سوم، رجوع هرمنوتیک و گفتمانی به حضور مؤلفه‌های جغرافیایی در فرآیند مذاکرات و چگونگی بازتاب آن در متون مصوب قوانین اساسی. نگارنده، در این میان، به دلیل فقدان پژوهش‌هایی که حاصل پیوند جغرافیا و حقوق و سیاست باشد و مقایسه قوانین اساسی تازه‌مصوب را، در عهده گرفته باشد، ترجیح داد پژوهش نوع اول را انجام دهد. پژوهش نوع دوم، با توجه به تمایز زبانی متون مذاکرات مربوط به تدوین دو قانون اساسی افغانستان و عراق، اندکی دشوار است؛ در عین حالی که، به دلیل در دسترس نبودن مذاکرات مربوط به تدوین قانون اساسی عراق، دست‌کم، مقایسه را ناممکن می‌نمایاند. پژوهش نوع سوم، فقط در مورد قانون اساسی افغانستان، ممکن است؛ زیرا، متن کامل مذاکرات مربوط به فرآیند تدوین قانون اساسی افغانستان در دسترس است، اما در مورد عراق، به دلایل گوناگون، چنین امکانی وجود ندارد. البته، پژوهش نوع چهارمی هم میسر است؛ یعنی، حضور جغرافیایی تفکرات و اندیشه‌ها در باب چگونگی نوشتن قانون اساسی و چگونگی و کیفیت عقاید و اندیشه‌ها درباره تقسیم جغرافیایی منافع کشوری و محلی و ساختار بندی جغرافیایی نمایندگی و انتخابات و همچنین تقسیم بندی جغرافیایی حوزه‌های قدرت محلی. نگارنده، در این میان، در یک پژوهش توصیفی (استوار بر روشی مقایسه‌ای) و با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای کوشش می‌کند پرسش پژوهش را بر مبنای پژوهش نوع اول، پاسخ دهد.

یافته‌های پژوهش

جغرافیا و قانون اساسی

در تعریف حقوقی، قانون اساسی، متن یا عرفی است حاوی مجموعه‌ای از قواعد برتر که نظام حقوقی قدرت سیاسی در دولت را معین و حقوق و آزادی‌های مردم را تضمین می‌کند

(Abbasi Lahiji,2009:51). اما، قوانین اساسی در کشورهایی با سرزمین پابدار، پدیدار می‌گردند؛ زین سبب، در بازشناسی جغرافیای پایه قانون اساسی، مهم‌ترین سند حقوقی سیاسی یک کشور به‌شمار است که در آن وظایف و اختیارات زمامداران و حقوق و تکالیف مردم در قلمرو جغرافیایی یک کشور مستقل تبیین می‌شود (Hafeznia& Ahmadipour& Ghaderihajat,2011:165). بنابراین، در قوانین اساسی، به موضوع روابط بین مردم ساکن در فضای جغرافیایی و نهادهای سیاسی فرمانروا در همان فضای جغرافیایی، پرداخته می‌شود؛ درواقع، فصل مشترک تعریف، همان فضای جغرافیایی است.

از بُعد جغرافیایی، حکومت نهادی است سرزمینی که بدون آن، وجود خارجی ندارد و تمامیت ارضی آن، یک مفهوم شناخته‌شده بین‌المللی است... قلمرو و حاکمیت، لازم و ملزوم یکدیگرند و همین امر موجب می‌شود که حکومت از سایر نهادهای سیاسی متمایز شود؛ بنابراین، معمولاً به جای سخن گفتن از حکومت‌ها، از کشورها سخن گفته می‌شود، زیرا کشور، درواقع، پهنه فیزیکی یا قلمروی است که حکومت با اعمال قدرت، آن را به‌صورت عمودی سازمان‌دهی می‌کند؛ حکومت‌ها، به دلیل ماهیت متمرکزکننده خود، نوعاً دارای زبان رسمی، اقتصاد، داعیه انحصاری بر تمامی منابع سرزمین، پرچم، سرود ملی، و گاهی یک مذهب رسمی‌اند (Mirheydar,2008:12-13-15).

یورش نظامی و دولت‌سازی نوین

تهاجم آمریکا به دو کشور افغانستان و عراق، افزون بر ویژگی‌های تصرف سرزمینی، بر بنیان پدیدارشدن خطرهای ژرف ناشی از برآمدن دولت‌های سست^۱ و بی‌خون^۲ قرار گرفت. مقوله کمابیش قدیمی شده دولت ناکام^۳، که بعدها، در متون گوناگون مرتبط با نظام‌های سیاسی مقایسه‌ای، از آن با عناوین بسیار مختلف دیگری (همچون دولت ورشکسته، دولت ضعیف، دولت بی‌اقتدار، دولت ناتوان، دولت کم‌توان، دولت بی‌توان، دولت درخودفرورفته، دولت درمانده، دولت درخودمانده)، نام برده شد، حکایت از وجود هزینه‌های فراوان اجتماعی،

1 Weak State

2 Bloodless State

3 Failed State

سیاسی و اقتصادی ناکامی در ساختن دولتی توانمند داشت و سبب شد بسیاری از اندیشمندان سیاسی به مسأله دولت‌سازی، بیش‌ازپیش توجه کنند. ناکامی دولت در سازماندهی به قدرت به شکلی مؤثر و در نتیجه تأمین نظم سیاسی، به ایجاد سلطه سیاسی نامطمئن، سازمان‌های ناکارآمد و فساد دامن زده است. در این شرایط، قوانین ایجاد نمی‌شوند، نظم حفظ نمی‌شود، یکپارچگی اجتماعی روبه‌زوال می‌رود، امنیت به‌ویژه برای افراد فقیر از بین می‌رود و مشروعیت دولت نیز ناپدید می‌گردد (Burnell & Ronald, 2010: 186). بال و گای پیترز، جنگ و مداخله بیگانه را، به‌عنوان یکی از دلایل دگرگونی نظام سیاسی، به‌شمار می‌آورند. تا آن‌جایی که به محتوا و مضمون مقاله نگارنده مرتبط است، این جمله آنان، اندکی راه‌گشا است: اکنون ایالات متحده، آموزه جدید مداخله پیش از ضربه‌زدن رژیم تهدیدکننده را، توسعه می‌دهد (Ball & Gai Peters, 2005: 327)؛ پدیداری که، با عنوان انقلاب بوش، نام‌بردار شد و نشان‌دهنده آن است که آمریکاییان، برای خود، این حق و امتیاز، و گاهی وظیفه را، مدنظر آورده‌اند که دولت‌های سست و ناکام را براندازند و دولتی متعهد (به دموکراسی مدنظر دولت مهاجم) بر روی کار آورند.

دولت‌های ضعیف نمی‌توانند کارکردهای اصلی خود را به‌خوبی انجام دهند، یعنی نمی‌توانند از قلمرو خود دفاع کنند و قوانین را وضع و اجرا نمایند و مالیات بگیرند و به اداره اقتصاد جامعه همت بگذارند. در چنین دولت‌هایی، اگر قوانین اجرا شود، در روند کار، آشفتگی و بی‌نظمی فراوان به‌چشم می‌خورد، فرار مالیات و دیگر اشکال سرپیچی مردم نیز بسیار رایج است و رقابت مسلحانه با دولت وجود دارد (O'Neill, 2007: 53). اونیل برای توصیف دولت شکست‌خورده، از دو اصطلاح توانایی و استقلال عمل، بهره می‌گیرد. از منظر او، توانایی، عبارت از توانمندی دولت در کاربرد قدرت برای انجام کارکردهای اصلی خود در زمینه تأمین امنیت و ایجاد سازش میان آزادی و برابری است. دولتی که توانایی بالایی دارد، می‌تواند سیاست‌های اساسی را تدوین و اجرا کند و ثبات و امنیت را برای خود و شهروندانش فراهم نماید. استقلال عمل، نیز، به‌معنای توانمندی دولت در کاربرد قدرت خود به شیوه‌ای مستقل از عموم مردم است یا کاری را بدون مشورت با عموم مردم و یا بدون نگرانی از

مخالفت شدید عمومی که ممکن است آن را به تغییر تصمیم خود ملزم کند، به اجرا درآورد (O'Neill, 2007: 53-54).

برخی پژوهشگران، درباره پیوند میان تروریسم و ژئوپلیتیک (ژئوتروریسم)، نشان داده‌اند که آن‌چه که آمریکا به بهره‌گیری از حربه‌های مبارزه با تروریسم و دموکراسی‌سازی در منطقه خاورمیانه بزرگ به دنبال آن است، در واقع، سیاست‌های راهبردی آمریکاییان در قالب نظم نوین جهانی است؛ یعنی، تأمین فضای حیاتی مورد نیاز برای طرح‌های سیاسی، اقتصادی و ژئواستراتژیک، پیگیری طرح اکنون تغییر ماهیت داده خاورمیانه بزرگ و نظم نوین جهانی، تروریسم آفرینی به دلیل ثبات‌بخشی، به تداوم حضور نیروهای آمریکایی در افغانستان و عراق برای مدتی طولانی (HaghPnah & Rahimi, 2011: 276). به زعم آنان، برخی براین باور هستند که پیوندی نمادنگارانه^۱ میان تروریسم و جغرافیای خاورمیانه، به ویژه عراق و افغانستان پدیدار شده است؛ بدین معنی که یک تمرکز جغرافیایی بر اساس معانی و فرهنگ مشترک در افغانستان و خاورمیانه وجود دارد که تروریسم را تولید و تقویت می‌کند.

از منظری ژئوپلیتیک، عراق جزء «مرکز جهان اسلام»، و افغانستان جزء «شرق جهان اسلام»، به شمار آمده؛ ولی، مرکز جهان اسلام ایفاکننده نقش «گره مواصلاتی جهان اسلام» محسوب است که «همه چیز به ظاهر با ترکیبی منظم ولی عمیقاً نامنظم و ناهماهنگ به هم پیوند خورده است به نحوی که مجموعه‌ای از امور نامتجانس در کنار هم، تظاهر به تجانس می‌کنند» (Ezatti, 1993: 170). در حالی که، شرق جهان اسلام، علی‌رغم آن‌که حداکثر جمعیت جهان اسلام را در خود جای داده، اما از دیگر عوامل ملیت برای پیوند دادن ساکنین خود، بهره برده‌اند؛ این ویژگی، همان پدیده‌ای است که باید دیگر کشورهای نواحی مختلفه جهان اسلام آن را در نظر بگیرند؛ زیرا، با تمام اختلافاتی که در بین آنان وجود دارد، به علت پیوند بین عوامل ملیت، تاریخ و مذهب، آنان توانسته‌اند در دورترین قلمرو جغرافیایی قطب جهان اسلام، به حیات خود ادامه دهند (Ibid: 171). به نظر می‌رسد سازوکارهای موجود در قوانین اساسی نسل جدید، نمودگر اراده‌ای برای پدیدارسازی دولت قوی و کارآمد بر مبنای بن‌مایه‌های

1 Iconographical

جامعه‌شناختی یک ملت است؛ امری که، اکنون، دست‌کم، هم در افغانستان و هم در عراق، با دشواری‌های بسیارگونه‌گونی مواجه شده است و نه‌تنها، ساختار سیاسی حقوقی این دو کشور را، از وضعیت سستی و ضعف و بی‌کفایتی، خارج نساخته، که سرزمین و جغرافیای عراق و افغانستان را در معرض خطر سقوط و تجزیه و فروپاشی قرار داده است.

بلاندل، در هنگام اشاره به گوناگونی تنوع‌ها و اختلافات قومی و زبانی و مذهبی، در کشورهای جهان، و پیوند آن با پیدایش تعارض‌ها و درگیری‌ها، به نکته‌ای درست اشاره می‌کند که به نوعی، هم مختص عراق و هم ویژه افغانستان است: به هر روی احتمالاً وجود اختلافات عمده زبانی، قومی یا مذهبی به‌نحو محسوسی بر ماهیت نظام سیاسی تأثیر می‌گذارد، اما چارچوب کلی بنیان اجتماعی اقتصادی جامعه نقش میانجی را برای این اختلافات ایفا خواهد کرد. در جایی که به اصطلاح بنیان اجتماعی اقتصادی، ماهیت این اختلاف را حفظ کرده باشد، این تأثیر شدید و حاد خواهد بود. بدین‌خاطر هرچه تحرک کمتری در جامعه وجود داشته باشد و ثروت اقتصادی و خدمات اجتماعی به‌میزان کمتری در جامعه گسترش یافته و منتشر شده باشد، شکاف زبانی، قومی یا مذهبی، غلبه بیش‌تری خواهد یافت. یک شرط دیگر را نیز که از سرشت کلی زندگی سیاسی و اجرایی نشأت می‌گیرد، باید به این شرایط اضافه کرد: احتمال چیرگی شکافی که دارای مشخصه جغرافیایی آشکاری باشد بیش‌تر از شکافی است که از این مشخصه بهره‌مند نیست، زیرا نمایندگی و اجرای سیاست‌ها، هر دو در آغاز، شکل سرزمینی به‌خود می‌گیرند. هنگامی که تمامی این شرایط مساعد باشند، می‌توان انتظار داشت که تأثیر منطقه‌ای یک اختلاف بنیادین به پیشینه خود رسد و در واقع کشور را به چنان سطح پایینی از همگرایی برساند که حتی قوی‌ترین رژیم اقتدارگرا نیز نتواند از وقوع جنگ داخلی و از هم‌پاشیدن کامل ملت جلوگیری کند (Blondel, 1999: 117).

از میان الگوهای چندگانه ستیزه قومی شامل محروم‌سازی، امحاء، همگون‌سازی اجباری، پاک‌سازی قومی و نسل‌کشی، کمابیش در عراق همه انواع آن، رخ داده بود؛ اما، در افغانستان، نوعی تمایل به محروم‌سازی به‌معنای «عدم اعطای حقوق کامل سیاسی به برخی گروه‌ها»

(O'Neill, 2007: 84) میان پشتون‌ها در نسبت با شیعیان و تاجیک‌ها و هزاره‌ها وجود داشته است.

نگاهی به ویژگی‌های جامعه/جمعیت‌شناختی عراق

عراق، به تعبیری، پیچیده‌ترین کشور خاورمیانه است؛ زیرا، قدمت و تازگی، در آن، به طرز درهم‌پیچیده شده است که رخصت بروز تمام ویژگی‌های اختلاف‌زا را می‌دهد. فولر و فرانکه به درستی، پیش از تهاجم آمریکا، و سپس تدوین قانون اساسی نوین عراق، یادآوری کرده بودند که در کشور عراق، هم‌چون بحرین و لبنان، حتی طرفداری از یک نظام دموکراتیک غیرفرقه‌گرا، به نفع شیعیان خواهد بود و از این‌روست که سنّیان، آن را یک برنامه شیعی با ماسک دموکراسی می‌دانند (Fuller & Rend, 2001: 231).

از منظر مذهب، نودوهفت درصد عراقیان، مسلمان‌اند؛ ۶۰ تا ۶۵ درصد شیعه، و ۳۲ تا ۳۷ درصد سنّی. از منظر قومی، ۷۵ تا ۸۰ درصد عرب، ۱۵ تا ۲۰ درصد کُرد و پنج درصد هم سایرین را شامل می‌شود. در واقع، بحران‌زایی بافت اجتماعی عراق، ناشی از فقدان انسجام ملّی و همبستگی نژادی و قومی و مذهبی و ضعف در حسن منافع مشترک ملّی است (Mottaghizade, 2005: 115). نگاهی گذرا به ترکیب جمعیت، زبان و نژادهای موجود در عراق نشان می‌دهد که هم شکاف قومی (کرد و عرب و ترکمن) و هم شکاف مذهبی (شیعه و سنّی) و هم شکاف ناشی از نوگرایی (منفتحین [توسعه‌گرایان] و مرتجعین) در عراق بسیار فعال است. به همین سبب در اجلاس لندن که پیش از جنگ آمریکا علیه عراق توسط مجموعه اپوزیسیون صدام در سال ۲۰۰۲ برگزار شد بر «عراقی قومی، پارلمانی و سکولار» تأکید کردند تا بتوانند راهی بیابند تا از اختلافات ناشی از شکاف‌های فعال جامعه‌شناختی رهایی یابند.

در ۱۸ اسفند ۱۳۸۲، قانون اساسی موقت عراق براساس توافقنامه ۲۴ آبان شورای حکومتی و تشکیلات زمامداری آمریکاییان به امضاء رسید. در میان اعضای ۲۵ نفره شورای حکومت انتقالی، سیزده نفر شیعه، پنج نفر سنّی، پنج نفر کرد، یک نفر ترکمن و یک نفر مسیحی به چشم می‌خوردند که به نسبت میزان جمعیت انتخاب شده بودند. پیش از تدوین قانون اساسی و پس

از سقوط و دستگیری صدام، همه نخبگان عراقی صرف‌نظر از قوم و نژاد و زبان و مذهب، سپردن امور به ملت، خروج آمریکاییان و برگزاری انتخاباتی فراگیر را که دربرگیرنده همه اقوام، مذاهب و گروه‌های عراقی باشد خواستار بودند. ولی آرام‌آرام زمینه‌های اختلاف بروز کرد؛ به‌ویژه برخی حرکت‌های افراطی، کردها را به این جمع‌بندی رساند که افزون بر یک عراق پارلمانی، قومی و سکولار، می‌بایست یک عراق فدرال، نیز تأسیس نمود.

اما در باب تصویب قانون اساسی جدید در عراق، برخلاف آن‌که در بند هفت ماده دوم منشور سازمان ملل متحد، صلاحیت تدوین و تصویب قانون اساسی را به‌طرزی انحصاری جزء صلاحیت‌های ملی دانسته است و از آن در برابر مداخلات دیگر دولت‌ها یا سازمان‌های بین‌المللی حمایت می‌کند (Abbasi, 2003: 225) قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل متحد بود که نخستین سنگ‌بنای قانون اساسی جدید در عراق را گذاشت؛ زیرا، روند دولت‌سازی نوین در عراق در عهده آمریکاییان افتاده بود و آنان، این امر را در راستای دکترین‌های جدید امنیت ملی و سیاست خارجی خود می‌دانستند. دموکراسی‌سازی، خاورمیانه بزرگ و اسقاط دولت‌های ورشکسته، سبب می‌شد آمریکایی‌ها سرگرم برنامه‌ریزی برای پروژه قانون اساسی‌سازی و مدیریت روند تدوین متون جدید قانون اساسی شوند. درحقیقت، پروسه را به پروژه تبدیل کردند و همان‌گونه که ذوب سخت‌افزارانه صدام، به کوره ذوب نرم‌افزارانه آمریکاییان نومحافظه‌کار تبدیل شد.

جامعه عراق از نوعی پراکندگی چشمگیر حکایت می‌کند: از کشوری تحت عنوان کشور عراق می‌توان سخن به میان آورد، اما از مردمی به نام ملت عراق هنوز نمی‌توان سخن گفت. مرزهای امروز عراق مردمانی شدیداً مختلط را دربرگرفته که هنوز به‌صورت یک جامعه سیاسی واحد با درک هویتی مشترک، با هم تلفیق نیافته‌اند (Marr, 2001: 25). ویژگی‌های قومی موجود در عراق (اعراب شیعه‌مذهب ساکن در جنوب بغداد و سواحل دجله و فرات تا منتهالیه جنوب کشور، اعراب سنی‌مذهب ساکن در بلندی‌های بغداد و اطراف دره فرات، کردهای ساکن در شمال و شمال شرق عراق و در مناطق کوهستانی، ترکمن‌های ساکن در استان‌های شمالی هم‌مرز با ترکیه و کرکوک و اربیل، و ارمنه و آشوریان ساکن در مناطق

شمالی) به همراه گوناگونی ویژگی‌های زبانی، یعنی، عربی، کردی، ترکی، فارسی، آشوری، ارمنی، و ترکمنی (Tisheyar & Zahirinejad, 2005: 73-75)، به همراه ترکیب جمعیتی، پراکندگی جمعیت، نبود هویت تاریخی مشترک بلندمدت، تفاوت‌های زبانی، قومی، و مذهبی، افتراق تاریخی میان سنی‌ها، کردها و شیعه‌ها، ترکیب هیأت حاکمه و فقدان مشارکت گروه‌های قومی در قالب دولت یکپارچه ملی سبب شده است در عراق، «ظرفیت بالقوه تجزیه‌پذیری در این کشور بالا رود» (Tisheyar & Zahirinejad, 2005: 79). فوران خشونت‌های دهشت‌زا در عراق، دست‌آورد بر روی هم‌افتادن دو نیروی جامعه‌شناختی داخلی و خارجی است؛ از یک سو، گسل‌های گونه‌گون پیشینه‌دار در اجتماع عراقی‌ها که آنان را به جای متحد، متفرق ساخته است؛ و از دیگر سو، خواسته‌های نیروهای قدرتمند بین‌المللی و فرمانطقه‌ای است که عراق را فراتر از یک کشور و یک جغرافیا، در نظر آورده و آن را به آوردگاهی برای پیاده‌سازی نتایج ملموس‌دکترین شوک و تخریب سازنده، تبدیل نموده‌اند.

نگاهی به ویژگی‌های جامعه/جمعیت‌شناختی افغانستان

دو مقوله جغرافیایی / مفهومی درهم‌تنیده، تاریخ سیاسی معاصر افغانستان را، در محاصره خود گرفته است و بدون آن دو، نمی‌شود روال‌ها و روندهای تاریخ اکنون افغانستان را درک نمود؛ خط دیورند و رسم پشتون‌ولی. اولی، افغانستان را درگیر یک درگیری بی‌پایان برآمده از یک جغرافیای تحمیلی نموده است؛ و، دومی، ساختار اجتماعی افغانستان را بر محوریت طرد و جذب، شکل داده است. نکته مهم آن است که مقوله «محوریت پشتون‌ها و طرد دیگر اقوام» (Ahmadi, 2013: 51) یا همان رسم پشتون‌ولی، نشأت گرفته از عنصر جغرافیایی خط دیورند است. مقاله پیر سان لیور، بر یک مدعا استوار شده است: در میان کشورهایی که دارای اقوام و فرهنگ‌های متعدّدند، افغانستان، عالی‌ترین نمونه را عرضه می‌دارد (Sanlyvr, 1993: 199)؛ تاجایی که به تعبیر او، اسم بیش از دو بیست قوم و قبیله، در تاریخ و جغرافیای افغانستان، نام برده شده است. نیز، تنوع مذهبی فراوان موجود در افغانستان، از شیعه و سنی و اسماعیلیه و هندو و

سیک و یهودی به همراه حضور قومیت‌های پشتون، تاجیک، ازبک، هزاره، ایماق، ترکمن، بلوچ، نورستانی، پشه‌ایی، جت، هندو، غلزایی، ذرانی و دیگران، وضعیت شگفت‌آوری به موجودیت ملی افغانستان بخشیده است. گرچه نوشتار سان‌لیور قدیمی است؛ ولی، برای تأیید ادعای نگارنده مقاله، بسی راه‌گشاست؛ یعنی این انگاره که قانون اساسی، بر بالای جدایی‌هایی قومی و مذهبی، در حرکت است: مردم افغانستان، علیرغم آن‌که تقسیم و پاره‌پاره شده‌اند و بیش از یک‌سوم آن‌ها، خانه و کاشانه خود را ترک و جلای وطن کرده‌اند، چون دریافته‌اند که قربانی یک دسیسه بین‌المللی و بحران ملی شده‌اند، احساس اتحاد و همبستگی می‌کنند. از این‌رو، آگاهی آن‌ها، نسبت به خود و نسبت به بقیه جهان بیشتر شده است. توضیح آن‌که، افغانی‌ها می‌دانند که خود و کشورشان دستخوش مطامع همسایه شمالی و پروژه‌های سازمان‌های بین‌المللی شده‌اند و اخبار کشورشان موضوع مورد علاقه رسانه‌های گروهی جهان شده است... در نتیجه، افغانی‌ها از طریق تأثیری که انعکاس مصائب و مبارزات آن‌ها در جهان داشته به شرایط مشترک خویش پی برده‌اند. هویت مشترک آن‌ها، به دلیل توجه و اقدامات دیگران انسجام یافته است (Sanlyvr, 1993: 213-214).

در قانون اساسی مصوب ۱۳۸۲، هرگونه تبعیض قومی و مذهبی میان اتباع افغان نفی شد. یکی آن‌که هر فرد افغانی و نه فقط حنفی‌مذهبان، می‌توانستند کاندیدای ریاست‌جمهوری شوند؛ دیگر آن‌که، احکام و عقاید مذهبی شیعیان می‌توانست در مکاتب تدریس شود؛ سدیگر، تشکیل دادگاه‌های جداگانه برای شیعیان بود تا در آن‌ها مشکلات شخصی مانند نکاح و طلاق و ارث نه براساس سنت حنفی، بلکه برپایه فقه شیعی حل و فصل گردد (Bakhtiyari, 2006: 216-217). بنابه یک تعبیر، «افغانیت، هویت و عنوانی است که مردم ساکن این سرزمین را از سایر مسلمانان و ملت‌های دیگر متمایز می‌گرداند» (Danesh, 2010: 301). حال، پرسش اصلی این است که در جامعه‌ای مثل افغانستان که ترکیب چندقومی و چندزبانی و چندمذهبی دارد، چه‌گونه می‌توان ملت واحدی به نام ملت افغانستان پدید آورد. دانش، سه نظریه را مطرح می‌کند که پیشاپیش در برخی جوامع سیاسی و قوانین اساسی، پذیرفته شده‌اند؛ نظریه‌هایی همچون ادغام در قوم برتر یا اکثریت،

انترناسیونالیسم طبقاتی، و امت اسلامی. اما، به تعبیر او، در قانون اساسی افغانستان نظریه‌ای درست‌تر به کار رفته است؛ نظریه وحدت ملی بر مبنای حقوق شهروندی و پلورالیزم قومی و زبانی که در آن: «وحدت ملی در چوکات [چارچوب] نظام فرهنگی و اجتماعی مبتنی بر حقوق شهروندی و پلورالیزم قومی و زبانی مورد تأکید قرار گرفته است. در این قانون، ابتدا افغانیت به عنوان یک عنصر اصلی در نظام فرهنگی و اجتماعی افغانستان مطرح شده است اما معیار افغانیت، داشتن تابعیت افغانستان است نه قوم و نژاد خاص» (Ibid:303).

دانش، از مجموعه اصول قانون اساسی افغانستان چنین نتیجه گرفته است که از نگاه قانون اساسی افغانستان، پلورالیزم یا تعدد و تنوع قومی و زبانی به رسمیت شناخته شده است؛ بین شهروندان از هر قوم و زبانی که باشند هیچ نوع تبعیض و امتیازی نیست؛ معیار اصلی در ملت افغانستان، داشتن تابعیت افغانستان است، نه هیچ معیار دیگری؛ وحدت ملی و هویت واحد افغانی یک عنصر اصلی در نظام سیاسی و اجتماعی افغانستان است. او می‌نویسد این استنباط را که نظریه مطرح شده در قانون اساسی ۱۳۸۲، در تأمین وحدت ملی و حل مناسبات تباری و قومی و زبانی، به عنوان بهترین نظر ارائه شده و در تاریخ سیاسی و حقوقی افغانستان تاکنون بی سابقه بوده است؛ این نتیجه‌ای است به تعبیر او، «بسیار واضح، صریح، بدون ابهام، منظم، معنی دار، و هدف دار» (Ibid:303).

قانون اساسی جدید افغانستان، دست آورد دو ضرورت همپیوند با تدوین قوانین اساسی جدید است؛ یکی، وقوع کودتا و انقلاب، و دیگری، هرج و مرج فراگیر و آغاز دوران پایان گرفتن بحران همه جانبه. در هر دو حالت، نیاز به تدوین قوانین اساسی احساس می‌شود. از این منظر، و از حیث تاریخی، افغانستان کمابیش به مدت ۲۷ سال از سال ۱۳۵۷ تا سال ۱۳۸۲ فاقد قانون اساسی به معنای مصطلح امروزی بود. قانون اساسی جدید افغانستان، دست آمد کنفرانس بن آلمان است که پس از یازده سپتامبر و تهاجم نظامی آمریکا به افغانستان، از تاریخ ۶ آذر تا ۱۴ آذر ۱۳۸۰، برقرار و در آن سه تصمیم اساسی گرفته شد: تعیین ساختار جدید سیاسی برای افغانستان، ایجاد کمیسیون برای برگزاری لویه جرگه اضطراری، و تشکیل کمیسیون برای تدوین قانون اساسی جدید افغانستان. مراحل پنج گانه تدوین (کمیسیون نه نفره

تشکیل شده در ۱۳ آبان ۱۳۸۱ - فروردین ۱۳۸۲)، تدقیق (کمپسیون سی و شش نفره تشکیل شده در اردیبهشت ۱۳۸۲)، تصویب (لویه جرگه ۵۰۲ نفره تشکیل شده در آذر و دی ۱۳۸۲)، توشیح و انفاذ (۶ بهمن ۱۳۸۲ توسط حامد کرزی)، همگی حکایت از آن است که هدف اصلی تدوین قانون اساسی در فضای جدید، تصویب متنی حقوقی متناسب با معیارهای بین‌المللی و منطبق با واقعیت‌های افغانستان بود تا زمینه را برای رشد دموکراسی، حاکمیت قانون، حقوق بشر و نهادهای مستقل مساعد سازد و پایانی بر بحران چندین و چندساله افغانستان باشد و بر مبانی ای همچون اساسات اسلامی، دموکراسی، کثرت‌گرایی سیاسی و عدالت اجتماعی (Andishesazanenoor Research Institute, 2004:220) استوار گردد.

ترکیب اجتماعی افغانستان به صورتی است که محققان، این کشور را، موزه اقوام و نژادها می‌دانند. در این کشور، تمایزات نژادی از دو گروه نشأت می‌گیرند: نژاد سفید شامل پشتون‌ها، تاجیک‌ها، هزاره‌ها، نورستانی‌ها؛ و نژاد زرد شامل ازبک‌ها، ترکمن‌ها، قرقیزها و مغول‌ها. از لحاظ آماری، ۵۰ درصد مردم به زبان دری، ۳۸ درصد به زبان پشتو و ۱۱ درصد به زبان ترکی ازبکستان و ترکمنستان و مابقی به زبان پشه‌ای، اردو و بلوچی سخن می‌گویند (Haghpanah & Rahimi, 2011:134).

تجزیه و تحلیل

بنیان‌های جغرافیایی در قانون اساسی عراق

مقدمه قانون اساسی عراق، نگاهی ویژه به مقوله سرزمین به عنوان یک تمامیت جغرافیایی دارد: ما اهالی عراق *خاستگاه پیامبران و رسولان*، سرزمین ائمه اطهار و پیش‌تازان تمدن و کتابت و نگارش هستیم که اولین قانون بشری در سرزمین ما تدوین شد، قدیمی‌ترین معاهده عادلانه برای اداره امور در سرزمین ما تهیه شد، صحابه و اولیا در سرزمین ما نماز خواندند، فلاسفه و علما در سرزمین ما به تأمل و تفکر پرداختند و ادبا و شعرا دست به ابداع و نوآوری زدند. تکرار چندین و چندباره واژه سرزمین، حکایت از حضور مهم‌ترین عنصر جغرافیایی است. سپس، در مقدمه قانون اساسی که نقش بیانی و اعلامیه توجیه‌کننده تدوین قانون را بازی

می‌کند از مفهوم مهم ملت و ویژگی‌های نظام سیاسی و زمامداری، سخن گفته است: ما ملت عراق که تازه از ذلت و خواری بیرون آمده و با یک نظام جمهوری فدرال دموکراتیک کثرت‌گرا با اطمینان به آینده خود چشم دوخته است و با همه عناصر خود اعم از زن و مرد و پیر و جوان عزم خود را جزم کرده است تا به اصول قانون احترام گذاشته و سیاست تجاوز را کنار بگذارد، به زنان و حقوق آن‌ها، سالخوردگان و دغدغه‌های آنان و کودکان و امور آن‌ها توجه کند و فرهنگ تنوع را گسترش دهد و ریشه تروریسم را از جا بکند. ملت عراق که با همه عناصر و مؤلفه‌های خود عهد بسته است آزادانه تصمیم بگیرد و اتحاد را برای خود برگزیده است و از دیروز برای فردا عبرت بگیرد و با استفاده از مجموع ارزش‌ها، الگوهای عالی رسالت‌های آسمانی و دست‌آوردهای جدید علمی و تمدن انسانی این قانون اساسی دائمی را تدوین کند. پایبندی به این قانون اساسی اتحاد آزادی ملت، سرزمین و حاکمیت عراق را برای آن حفظ می‌کند.

در متن برخی از اصول قانون اساسی عراق، دیگر جنبه‌های هویت‌بخش و نمادین جغرافیا، نمود یافته است: ماده یک، جمهوری عراق کشوری مستقل و دارای حاکمیت است که نظام حکومتی آن جمهوری پارلمانی دموکراتیک و فدرال است. ماده ۲، اسلام را دین رسمی کشور و منبع اصلی قانون‌گذاری، دانسته و به این موضوع اشاره شده است که قانون اساسی، حفظ هویت اسلامی اکثریت ملت عراق و همچنین آزادی عقیده، اجرای شعائر دینی برای همه افراد مانند مسیحیان، یزیدیان و صائبی‌های مندائی را تضمین می‌کند. در اصل ۳، عراق کشوری دانسته شده است که دارای اقوام، ادیان و مذاهب مختلف است و بخشی از جهان اسلام به‌شمار می‌رود و ملت عرب آن بخشی از امت عربی هستند؛ یعنی، جابه‌جا و پشت سر هم، از مفاهیم چهارگانه جغرافیایی کشور و ملت و جهان اسلام و امت، بهره می‌گیرد تا نشان داده شود که مؤلفه‌های جغرافیایی، در متن اصول قانون اساسی، دخیل بوده‌اند.

نشانه‌ها و نمادهای جغرافیایی هویت‌ساز نیز به‌طرزی طبیعی در متن قانون اساسی جدید عراق، نمایان شده است؛ مانند آن‌که در ماده چهار، زبان عربی و کردی زبان‌های رسمی عراق اعلام شده، که مطابق آن، عراقی‌ها حق دارند طبق اصول آموزش زبان‌های مادری مانند ترکمنی یا سریانی

ارمنی یا هر زبان دیگری را در موسسه‌های آموزشی دولتی یا خصوصی به فرزندان خود آموزش دهند. دامنه اصطلاح زبان رسمی و چگونگی اجرای احکام این ماده در قانونی به شرح زیر تعیین می‌شود. الف: انتشار دو روزنامه رسمی به این دو زبان. ب: در اماکن رسمی مثل پارلمان، هیأت دولت، دادگاه‌ها و کنفرانس رسمی از این دو زبان استفاده می‌شود. ج: اسناد رسمی و نامه‌ها به این دو زبان به رسمیت شناخته می‌شود و اسناد رسمی نیز به این دو زبان منتشر خواهد شد. د: طبق ضوابط آموزشی، مدارس دوزبانه دایر خواهد شد. ه: هر مسأله دیگری مثل پول، گذرنامه و تمبر که اصل برابری برای آن ضروری باشد. نهادها و دستگاه‌های فدرال در منطقه کردستان از هر دو زبان استفاده می‌کنند. زبان ترکمنی و سریانی در واحدهای اداری که اکثریت جمعیت را در آنجا تشکیل می‌دهند زبان رسمی به‌شمار می‌روند. در صورتی که اکثریت مردم یک منطقه یا استان در همه‌پرسی عمومی موافقت کنند، هر منطقه یا استان می‌تواند هر زبان محلی را به‌عنوان زبان رسمی دیگر خود برگزیند. بنابراین، قانون اساسی عراقی‌ها، با توجه به درون‌مایه‌های جامعه‌شناختی موجود در عراق، از بهره‌گیری از تنها یک زبان رسمی برای هویت‌سازی دوباره ملت دولت عراق، عامدانه، خودداری نموده است. دیگر نمادهای جغرافیایی هویت‌ساز در قانون اساسی عراق، در ماده ۱۲، گنجانده شده: پرچم، شعائر و سرود ملی عراق که سمبل عناصر مختلف تشکیل‌دهنده ملت عراق است بر اساس قانون مشخص می‌شود. نیز، نشان‌ها، تعطیلات رسمی، مناسبت‌های مذهبی و ملی و تقویم هجری و میلادی بر اساس قانون مشخص می‌شود. در قانون اساسی عراق، با یادآوری این جمله که عراقی‌ها بدون هرگونه تبعیض بر اساس جنسیت، نژاد، قومیت، اصل، رنگ، دین، مذهب، اعتقادات، اندیشه یا اوضاع اقتصادی و اجتماعی در برابر قانون، برابر هستند؛ در ماده ۱۸، عراقی را کسی می‌داند که پدر یا مادر عراقی داشته باشد. ملیت عراقی را حق هر عراقی و اساس شهروندی وی به‌شمار می‌آورد و سلب ملیت عراقی را از کسی که در عراق به‌مثابه یک واحد جغرافیایی مستقل متولد شده به هر دلیلی که باشد ممنوع می‌داند و اشعار می‌دارد کسی که این حق از وی سلب شده است می‌تواند حق خود را خواستار شود. ولی، جغرافیای زادوبوم را، مبنای تابعیت تلقی نمی‌کند: هر عراقی حق دارد چند تابعیت داشته باشد.

بن‌پارهای بنیادین جغرافیای در قانون اساسی عراق در خلال برخی از اصول، پدیدار شده است. در ماده ۶۵ قانون اساسی، رئیس‌جمهور، رئیس‌کشور و نماد وحدت ملی و حاکمیت کشور، به‌شمار است که برای تضمین پابندی به قانون اساسی و حفظ استقلال عراق، حاکمیت، وحدت و تمامیت ارضی آن براساس احکام قانون اساسی تلاش و توجه جدی به‌خرج خواهد داد. در ماده ۱۰۷ قانون اساسی نوتدوین عراقی‌ها، مقامات فدرال حافظ وحدت و یکپارچگی و استقلال و حاکمیت و نظام دمکراتیک فدرال عراق هستند. دیگر عنصر نمادین جغرافیایی حاضر در متن قانون اساسی، ماده ۱۱۳ است که در آن، نظام فدرال جمهوری عراق متشکل از یک پایتخت و چند منطقه و استان غیرمرکزی و ادارات محلی، دانسته شده است. ردیف‌ساختن تمامی عناصر بنیادین جغرافیای پایه دولت‌سازی، حکایت از شکل‌گیری همزاد سیاست و فضا در تدوین قانون اساسی عراق است.

بنیان‌های جغرافیایی در قانون اساسی افغانستان

در مقدمه قانون اساسی افغانستان، با عبارت ما مردم افغانستان، از همان آغاز، بن‌پارهای جغرافیایی متن قانون اساسی، وضوح می‌یابد. سپس، عباراتی دیگر می‌آید که همگی نمایانگر، عناصر هویت‌دار و هویت‌بخش جغرافیایی است: با ایمان راسخ به ذات پاک خداوند (ج) و توکل به مشیت حق تعالی و اعتقاد به دین مقدس اسلام، با درک بی‌عدالتی‌ها و نابسامانی‌های گذشته و مصائب بی‌شماری که بر کشور ما وارد آمده است، با تقدیر از فداکاری‌ها، مبارزات تاریخی، جهاد و مقاومت برحق تمام مردم افغانستان و ارجگذاری به مقام والای شهدای راه آزادی کشور، با درک این که افغانستان واحد و یکپارچه به همه اقوام و مردم این سرزمین تعلق دارد، با رعایت منشور ملل متحد و با احترام به اعلامیه جهانی حقوق بشر، به‌منظور تحکیم وحدت ملی و حراست از استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور، به‌منظور تأسیس نظام متکی بر اراده مردم و دمکراسی، به‌منظور ایجاد جامعه مدنی عاری از ظلم، استبداد، تبعیض و خشونت و مبتنی بر قانونمندی، عدالت اجتماعی، حفظ کرامت و حقوق انسانی و تأمین آزادی‌ها و حقوق اساسی مردم، به‌منظور تقویت بنیادهای سیاسی، اجتماعی،

اقتصادی و دفاعی کشور، به‌منظور تأمین زندگی مرفه و محیط‌زیست سالم برای همه ساکنان این سرزمین، و سرانجام، به‌منظور تثبیت جایگاه شایسته افغانستان در خانواده بین‌المللی، این قانون اساسی را مطابق با واقعیت‌های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی کشور و مقتضیات عصر، از طریق نمایندگان منتخب خود در لویه‌جرگه مورخه چهاردهم جدی سال یک‌هزار و سیصد و هشتاد و دوی هجری شمسی در شهر کابل تصویب کردیم.

در ماده اول، با ذکر این جمله که افغانستان، دولت جمهوری اسلامی، مستقل، واحد و غیرقابل تجزیه می‌باشد، جغرافیا در نشان‌دادن ویژگی‌های اولیه دولت‌ملت جدید، خود را نشان می‌دهد. ماده چهارم قانون اساسی، حاکمیت ملی را در افغانستان به ملت متعلق می‌داند که به‌طور مستقیم یا توسط نمایندگان خود، آن را اعمال می‌کنند؛ سپس، قید می‌شود که ملت افغانستان عبارت است از تمام افرادی که تابعیت افغانستان را دارا باشند؛ ملتی که، متشکل از اقوام پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوچ، پشه‌یی، نورستانی، ایماق، عرب، قرقیز، قزلباش، گوجر، براهوی و سایر اقوام می‌باشد. بنابراین، در جغرافیای افغانستان، بر هر فرد از افراد ملت افغانستان، کلمه افغان اطلاق می‌شود و نیز، هیچ فردی از افراد ملت از تابعیت افغانستان محروم نمی‌گردد تا جغرافیا به چندگانگی‌ها، هویت یکپارچه ببخشد.

در ماده پنجم، دفاع از استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی و تأمین امنیت و قابلیت دفاعی کشور از وظایف اساسی دولت دانسته می‌شود. در ماده هشتم، دولت موظف می‌شود تا سیاست خارجی کشور را بر مبنای حفظ استقلال، منافع ملی و تمامیت ارضی و عدم مداخله، حسن همجواری، احترام متقابل و تساوی حقوق تنظیم نماید. در ماده شصت و سوم قانون اساسی، رئیس‌جمهور قبل از تصدی وظیفه، مطابق به طرزالعمل خاص که توسط قانون تنظیم می‌گردد، حلف (سوگند) آتی را به‌جا می‌آورد که مشحون از میراث جغرافیایی است: از استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی افغانستان حراست و حقوق و منافع مردم افغانستان را حفاظت کنم و با استعانت از بارگاه پروردگار متعال و پشتیبانی ملت، مساعی خود را در راه سعادت و ترقی مردم افغانستان به‌کار برم. نمایندگان مجالس نیز، سوگند مشابهی یاد می‌کنند: به‌نام خداوند بزرگ (ج) سوگند یاد می‌کنم که دین مقدس اسلام را حمایت، قانون اساسی و سایر قوانین افغانستان را

رعایت، حقوق اتباع را حفاظت و از استقلال، تمامیت ارضی و وحدت ملی مردم افغانستان حراست کنم؛ درجایی که، وظایف حکومت نیز در ماده هفتادوپنجم، قید می‌گردد که یکی هم، حفظ استقلال، دفاع از تمامیت ارضی و صیانت منافع و حیثیت افغانستان در جامعه بین‌المللی، است. نمادهای جغرافیایی هویت‌ساز قانون اساسی نیز، در قانون اساسی افغانستان، نمود یافته است.

در ماده شانزدهم، از جمله زبان‌های پشتو، دری، ازبکی، ترکمنی، بلوچی، پشه‌یی، نورستانی، پامیری و سایر زبان‌های رایج در کشور، پشتو و دری، زبان‌های رسمی دولت می‌باشند. در مناطقی که اکثریت مردم به یکی از زبان‌های ازبکی، ترکمنی، پشه‌یی، نورستانی، بلوچی و یا پامیری تکلم می‌نمایند، آن زبان علاوه بر پشتو و دری، به حیث زبان سوم رسمی می‌باشد. در ماده هجدهم، مبدأ تقویم کشور بر هجرت پیامبر اکرم (ص) استوار شده است و مبنای کار ادارات دولتی، تقویم هجری شمسی می‌باشد. در عین حال، روزهای جمعه، ۲۸ اسد و ۸ ثور تعطیل عمومی است. در ماده نوزدهم، ذکر می‌گردد که بیرق افغانستان مرکب است از سه قطعه با رنگ‌های سیاه، سرخ و سبز که به صورت عمودی، به اندازه‌های مساوی، از چپ به راست، در کنار هم واقع شده، عرض هر رنگ برابر نصف طول آن است و در وسط آن نشان ملی افغانستان قرار دارد. نشان ملی افغانستان عبارت از محراب و منبر به رنگ سفید می‌باشد که در دو گوشه آن دو بیرق و در وسط آن در قسمت فوقانی، کلمه مبارک لاله‌الله محمد رسول‌الله و الله اکبر و اشعه خورشید در حال طلوع و در قسمت تحتانی آن تاریخ ۱۲۹۸ هجری شمسی و کلمه افغانستان، جا داشته و از دو طرف با خوشه‌های گندم احاطه شده است. دیگر نمادهای جغرافیایی، در ماده بیستم و بیست‌ویکم آمده است: سرود ملی افغانستان به زبان پشتو و با ذکر الله اکبر و نام اقوام افغانستان، و پایتخت افغانستان شهر کابل می‌باشد.

نتیجه‌گیری

قانون اساسی، نمودار جغرافیایی پیاده‌ساختن هنجارهای حقوقی در یک سرزمین است. بنیان سرزمینی کشور، سبب می‌شود قانون به منزله ابزار انتظام‌بخش اداره امور عمومی مملکت، بازتابی در مقوله‌های جغرافیایی بیابد و مؤلفه‌های جغرافیایی را در خود انعکاس دهد. قوانین

اساسی جدید، پس از سرنگونی دولت‌های سرکش^۱ (در عراق) و ورشکسته^۲ (در افغانستان)، می‌بایست افزون بر نگهداشت بن‌مایه‌های قدیم و قویم قوانین اساسی، که در تاریخ قانون اساسی گرای^۳، وجود داشت؛ به‌جای دولت‌ملت‌سازی به دولت‌سازی، رو بیاورند. به نظر می‌رسد روزگار و ستفالیایی نظریه دولت ملی به‌سرآمده و اکنون نوبت به دولت‌سازی رسیده باشد؛ زیرا، ملت‌ها، خواهی‌نخواهی و به‌هردلیل، دیگر پدیدار شده و کمابیش قوام یافته‌اند، اما، این دولت‌ها هستند که در برابر هجوم خواسته‌های گوناگون، توانمندی خود را از دست داده و نتوانسته‌اند پاسخگوی نیازهای فزاینده باشند. دولت نظامی و به‌شدت دیکتاتورمآبِ صدام، دولتی سرکش پدیدار ساخت که مانع هرگونه اصلاحات در عراق شده بود. دولت ناکام طالبان نیز، افغانستان را به کام جنگ و آشوب کشاند و قدرت اداره مملکت را از دست داده بود. جغرافیای قومی و مذهبی در عراق، فدرالیسم را بر فضای قانون اساسی جدید عراق، چیره ساخت که خود ساحتی جغرافیایی است و دیگر بن‌پارهای جغرافیایی قانون اساسی را از همان سنت قدیمی قانون اساسی نویسی به‌عاریت گرفت. در افغانستان، تمامیت گوناگونی‌های جغرافیایی، در متن قانون اساسی، قید و نگه داشته شد، ولی ویژگی یکپارچه و بسیط دولت نیز، حفظ شد. در قانون اساسی عراق، عنصر سرزمین با تمامی قدمت خود که به دوران تمدن بین‌النهرین بازگشت می‌نمود، کرسی‌نشین قانون اساسی شد؛ زیرا، در عراق، تاریخ و سرزمین، دوشادوش همدیگر، پیش‌می‌رفته‌اند. اما، در قانون اساسی افغانستان، از قدمت جغرافیا، چندان خبری نیست و آنچه که از عناصر جغرافیایی قانون اساسی در متن وجود دارد، بیشتر، همان بازگشت به سنت قانون اساسی نویسی است که در آن، مقتضیات عصر جدید نیز به‌کار رفته است. در واقع، افغان‌ها، از آشوب جنگ سالاران خود به تنگ آمده بودند، و عراقی‌ها، از ستم دیکتاتوری شخصی صدام. فدرالیسم برای عراقی‌ها، و به‌ویژه برای کردها، روزنه‌ای برای روز مباداست تا اگر تاریخ سراسر آشوب عراق، دگر بار دیکتاتوری از جنس صدام، بازتولید نمود، راهی برای فرار داشته باشند. ولی، افغان‌ها، علی‌رغم گوناگونی‌های بسیار، همچنان امیدوارند

1 Rouge State

2 Bankrupt State

3 Constitutionalism

که بتوانند در یک سرزمین واحد گرد هم بیایند؛ زیرا، به خوبی متوجه هستند که در فقدان منابع و مواد خام، تجزیه و گسست در کشور، عبارت از تکثیر دوباره و افزون‌تر فقر و بدبختی و آشوب است.

کتابنامه

- AbasiLahiji, B. (2009) *Principles of The fundamental rights*, Tehran: Jungl. [InPersian]
- Aghakhani, S. (2004). The shortcomings of federalism in Iraq, *DidgahhavaTahlilha*, 19(195). [InPersian]
- Amir arjomand, S. (1993). The constitutions of Iran in comparativeand historical framework, *Negah* no, (16).[InPersian]
- Andishesazane noor Research Institute(2004). The new constitution of Afghanistan, *Nehzat*, 5(19).[In Persian]
- Bakhteyari, M. (2006). *Shiites in Afghanistan*, Ghom: Shia shenasi. [InPersian]
- Blondel, J. (1999). *Comparative Government: An Introduction*, Translated by: Ali Morshedizadeh, Tehran: Islamic Revolution Document Center. [In Persian]
- Burnell,P. &Randall,V.&Rakner,L. (2010). *Politics in the Developing World*,(2ndEd.), Translated by: Ahmad Saii and said Mirtorabi, Tehran: Ghomes.[InPersian]
- Dabirnia, A. (2014) *The search of the foundations of The modern rights fundamental*, Tahran: Institute of Studies and Research of Legal. [InPersian]
- Danesh, S. (2010). *The fundamental rights of Afghanistan*, Kabul: Ebn-e-sina Institute. [InPersian]
- Ezzati, E. (1993). *Geopolitics*, Tehran: SAMT. [In Persian]
- Flint, C. (2011). *An Introduction to Geopolitics*, translated by Mohammad Bagher ghalibaf and mohammad hadipoyande,Tehran:Ghomes. [In Persian]
- Fuller,Graham E. & Rend R. F. (2001). *The Arab Shi'a: The Forgotten Muslims*, Translatedby: KhadijehTabrizi, Ghom: shi'ashenasi. [In Persian]
- Ghazi, A. (1996). *speeches in public law*, Tehran: Dadgostar. [In Persian]
- Gilmartin, M. (2011). Nation State ,in the Carolinebooks Galahr et al., *Basic ConceptsIn Geopolitics*, translated by Mohammad Hassan Nami and Ali Mohammadpour, Tehran: olive green, Pp. 35-42. [In Persian]
- Hafeznia, M.R. et al. (2011). *politic and space*(2nd Ed.), Mashhad: Papoli. [InPersian]
- Haghpanah, J., Rahimi, M. (2011). *The Geopolitics of Afghanistan and Regional transformations in the West Asia*, Tehran:University of Imam Sadegh. [InPersian]
- Marr, P. (2001). *The Modern History of Iraq* (3rd Ed.) Translated by: MohamadAbaspor, Mashhad: bonyade paghoheshhaye eslami. [InPersian]

- Mirhaidar (mohajerani), D. (2008). *Foundations of Geopolitics* (14th Ed.), Tehran: SAMT. [InPersian]
- O'Neil, Patrick H. (2007). *Essentials of Comparative Politics*, Translated by: saiid mirtorabi, Tehran: Ghomes, [InPersian]
- sanlyvr p. (1993). *New Ethnic Map of Afghanistan*, Translated by: Abolhasan sarveghad moghadam, Mashhad: Papoli Yazdi, [InPersian]
- Tisheyar, M. & Zohairiejad, M. (2005). *Foreign Policy of Iraq: The Role of Iraq's geopolitics in Relations With the Neighbors*, Tehran: Moalefin, [InPersian]